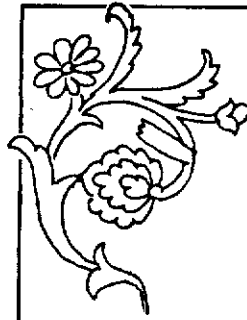


وزارت آموزش و پرورش، کلیات حقوق، برای سال اول دبیرستان (آموزش بازرگانی و حرفه‌ای، اداری و بازرگانی) تهران، ۱۳۶۷، ۵۷ ص.

ای نشر دانش به داد ما برس. ای آقایان دانشمندان مقیم مرکز به داد ما برسید. ای مؤلفان محترم به درددل ما گوش کنید. چون ما شنیده‌ایم که در تهران همه‌جور دانشمند هست، همه‌جور علما هست. مثل مراغه ما نیست. ما پارسال قید دکتر مهندس شدن را زدیم. گفتیم به جهنم، کارمند دولت می‌شویم. امسال از خیر این یکی هم گذشتیم. اصلاً بنا داریم سال آینده ترك تحصیل کنیم و برویم وردست داییمان که شش سال پیش دیپلم گرفته کار کنیم. اما دلمان می‌خواهد یکی به حرف ما گوش بدهد. یکی به ما بگوید که حق با مؤلفان است یا با معلمان، و این وسط تکلیف ما محصلان چیست.

پارسال ما بد آوردیم. وسط سال معلم ریاضی مان که خوب هم درس می‌داد، کارش را هم دوست داشت، رفت کارمند اداره غله شد. می‌گفت از معلمی نان در نمی‌آید. درست هم می‌گفت، چون همان‌طور که در درس حرفه‌وفن خوانده‌ایم نان را از غلات تهیه می‌کنند. ما بی معلم ماندیم. بابامان می‌گفت که خودمان هم بی شعور و بازیگوشیم. هر چه بود، در درس ریاضی تجدید شدیم. تابستان چون استعداد نداشتیم که ساعتی هفتصد تومان بدهیم و پیش معلم خصوصی (همان کارمند اداره غله) درس بخوانیم، به یکی از همین کلاسهای تقویتی دولتی رفتیم و شهریور با نمره ده در درس ریاضیات قبول شدیم. قبول شدیم اما فهمیدیم که باید قید دکتر و مهندس شدن را بزنیم. رفتیم رشته اداری و بازرگانی. می‌دانستیم که استعداد بازرگان شدن نداریم، اما بابامان می‌گفت که این رشته اگر چه به پای درس دکتری و مهندسی نمی‌رسد اما خوب رشته‌ای است، چون آخرش آدم کارمند دولت می‌شود و حقوق بخورونمیری می‌گیرد. روز اول که رفتیم سر کلاس دیدیم همه مثل خودمان هستند، يك نفر از آن با استعدادها و خرخوانهای پارسال هم توی ما نیست. همه یا مثل خود ما با نمره‌های ناپلثونی قبول شده‌اند یا ردیهای پارسال‌اند. بچه‌ها می‌گفتند که درس ما هم خیلی سخت نیست، فقط حفظ کردنی است، ما هم که می‌دانستیم بی شعوری چاره ندارد به خودمان قول دادیم که دست کم بازیگوشی را کنار بگذاریم، حتی سر کلاس هم جزوه برنذاریم، کتاب را لغت به لغت از برکنیم و سر امتحان پس بدهیم. راستش روی همین حساب سر کلاس زیاد گوش هم نمی‌کردیم. خیلی وقتها کلاس هم نمی‌رفتیم، فقط می‌خواندیم و از برمی‌کردیم. خیال می‌کردیم نمره‌های خیلی خوبی می‌گیریم. اما نتیجه آن که می‌خواستیم نشد.



رساله نتایج الامتحان

در تعارض حقوق محصلان و معلمان و مؤلفان

عبدالقادر غیبی مراغی



آن وقت کسی این قدر با ادب با ما حرف نزده بود. ورقه را برداشتم و رفتیم پای میز، ما گفتیم و او گفت:

- آقا ما فکر می کردیم بیست می شویم.
- خوب، فکر کرده باشید.

- آقا ما عین کتاب نوشته ایم، تقلب نکرده ایم ها، عین کتاب را حفظ کرده ایم و نوشته ایم.

- خوب، نوشته باشید.

- آقا، اما شما به ما دو داده اید.

- حتماً بیشتر از این نمی گرفته اید.

- آقا ما عین کتاب نوشته ایم.

- من کاری با کتاب ندارم، شما مهمل نوشته اید.

- آقا، مهمل یعنی چه؟

- مهمل یعنی بی معنی، یعنی اینکه کسی بنویسد: «پس در یک

حکومت اسلامی بایستی سعی شود که هر چه زودتر دست این شیادان خون انسانهای ضعیف را از صفحه جامعه پاک نمود.»

- آقا، توی کتاب نوشته.

- من کاری با کتاب ندارم. شما بفرمایید که «شیادان خون

انسانهای ضعیف» یعنی چه، و چه طوری می شود «دست ... آنها را از صفحه جامعه پاک نمود»؟

- آقا، من چه می دانم. بروید از آن که کتاب را نوشته بپرسید.

- پس شما هم تشریف ببرید نمره تان را از آن که کتاب را

نوشته بگیرید.

- نمره این سؤال را از او می گیریم، اما این یکی را باید شما

نمره اش را بدهید.

- کدام یکی؟

- این سؤال، که پنج نمره دارد و شما از آن به من فقط یک نمره

داده اید. سؤال «تعریف آزادی».

- بفرمایید بخوانید ببینم چه نوشته اید.

تعریف آزادی: حالتی است در انسان که به موجب آن شخص میتواند آنطور که اراده نماید رفتار کند و این در مواردی است که قوانین الزامی (امرونی) وجود نداشته باشد. آزادی يك قاعده و روش است و زمانی که اجبار و الزامهای قانونی (امرونی) بمیان می آید به همان اندازه از مقدار آزادی کاسته می شود، این يك استثنا میباشد و تمام جوامع دنیا آنرا قبول دارند بایستی با وجود قانون مقداری از آزادیها را گرفت بطور مثال: اگر امرونهی یا همان الزامهای قانونی وجود نداشته باشد می دانید چه بی نظمی ها در جامعه بوجود می آید، سرمایه دار هرگونه که میلش باشد بنا به اصل آزادی اجناسش را میفروشد، نفر بعد یا خرده تاجر پس از گرفتن اجناس با اعمال نظر و خواسته خودش به بعدی و همینطور ادامه پیدا خواهد کرد و ببینید که وقتی يك جنس بدست من و شمای خریدار میرسد چه حالتی پیدا خواهد کرد، پس لازم است که قوانین در

نمره امتحان اولین درس امسال را که دیدیم کم مانده بود از تعجب شاخ دریاوریم. درس «کلیات حقوق» بود و ما که کتاب را فوت آب بودیم و همه جوابها را عین کتاب داده بودیم خیال می کردیم که بیست می گیریم اما دو گرفته بودیم. معلم پرسیده بود: «رابطه حق و عدالت را بیان کنید.» و ما هم عین کتاب جواب داده بودیم:

رابطه حق و عدالت

عدالت یعنی دادگری و داد گستری و ایجاد مساوات و برابری در بین مردم روی زمین. با نبودن مساوات حالت نابرابری در جامعه بوجود می آید و يك جامعه ناهموار و باصطلاح طبقاتی بوجود می آید. وقتی ثروت و سرمایه در دست عده کمی از افراد قرار گیرد بالطبع افراد کم درآمد و ضعیف بطرف آنها کشیده میشوند. بهترین مثالی که میتوان در این مورد ذکر نمود مسئله ربا است. شخص رباخوار مانند زالوئی میماند که به جان انسانهای جامعه افتاده و خون آنها را می مکد. او پول در اختیار دارد و شخص ضعیف احتیاج به آن پول دارد، پول را می دهد و در مقابل تا پایان مدت ممکنست دو برابر پولش دریافت نماید که اسلام با این مورد کاملاً مخالف بوده و از اینروست که شخص رباخوار و ربا دهنده را نکوهش می کند. در اسلام جامعه طبقه ندارد و باید عدالت و مساوات باشد پس در يك حکومت اسلامی بایستی سعی شود که هر چه زودتر دست این شیادان خون انسانهای ضعیف را از صفحه جامعه پاک نمود. در هر صورت قدرت حاکمه در هر جامعه بایستی برای خود در کلیه موارد مقرراتی وضع نماید، بر پایه و اصول عدالت مطابق ذوق و سلیقه تمامی یا اکثریت جامعه تا هیچگاه حق ضعیفی پایمال نگردد زیرا حکومت بدون عدالت پابرجا نخواهد ماند و باید بدانیم که اهمیت عدالت در حقوق بقدری زیاد است که (علماء) علم حقوق را علم عدالت نامیده اند.

معلم بی انصاف از این سؤال که ۵ نمره داشت اصلاً به ما نمره ای نداده بود. نمره سر ما را بخورد، دور ورقه ما را هم با قلم قرمز سیاه کرده بود. آنجا که ما نوشته بودیم: «عدالت یعنی دادگری و داد گستری و ایجاد مساوات و برابری در بین مردم روی زمین»، در حاشیه نوشته بود: «چشممان به تعریف جدید عدالت روشن. ما خیال می کردیم کسانی که عدالت و مساوات را یکی می دانند خودشان هم این روزها از این حرف دست برداشته اند. کاسه از آش داغتر یعنی همین.» زیر این جمله: «با نبودن مساوات حالت نابرابری در جامعه به وجود می آید» دوتا خط قرمز کشیده بود و کنارش نوشته بود: «سعادت مند کسی است که خوشبخت باشد».

سؤالهای دیگر را هم همین طوری تصحیح کرده بود. فهمیدیم که این آقا معلم خیلی از مرحله پرت است. نه با ترس و لرز بلکه به صدای بلند گفتیم: آقا اجازه، ما اعتراض داریم. آقا معلم خیلی آرام گفت: تشریف بیاورید و اعتراضتان را بیان بفرمایید. تا

این قدر ناخن خشکی به خرج می دهید؟

اما آقای رحمانلو از قماش ننه بابای ما نیست، حرف حساب سرش می شود، یا لا اقل ما خیال می کردیم حرف حساب سرش می شود، وقتی مختصر ماجرا را تعریف کردیم، بادی به غبغب انداخت و گفت:

- وظیفه معلم تدریس مطالب مقرر است در حدود پروگرام مصوبه.

ما از این حرف چیزی نفهمیدیم، اما از این که اخم بابایمان توهم رفت فهمیدیم که آقای رحمانلو طرف آقامعلم را نگرفته است. شیر شدیم و ورقه امتحانی و کتاب را، با هم به طرفش دراز کردیم و گفتیم: ببینید آقای رحمانلو. آقای رحمانلو کتاب را ورنه انداز کرد، و روبه بابای ما کرد و گفت:

- ملاحظه می فرمایید، کتاب رسمی دولتی است. زمان ما کتاب پیدا نمی شد آقا. الان در همه علوم کتاب هست.

ورقی زد و اسم مؤلف را به صدای بلند خواند.

- ملاحظه می فرمایید، حتماً آقا از دانشمندان اند. شما به این مراغه ما نگاه نکنید که کسی را سر کلاس می فرستند که حتی از عهده تدریس مطالب مقرر در حدود پروگرام مصوبه بر نمی آید. در تهران در همه علوم دانشمند هست. در کلیات حقوق هم دانشمند دارند. حتماً علم مهمی است.

و وقتی خواند که «این کتاب در آبان ماه سال ۱۳۶۶ توسط مؤلف مورد بررسی و تجدیدنظر قرار گرفت» گل از گلش شکفت:

- یعنی اگر جزئی اشکالاتی هم داشته برطرف شده. عالم این طور است، آقا. اگر اشتباه کرده باشد خجالت نمی کشد، می گوید اشتباه کرده ام. ملاحظه می فرمایید، آقا عالم جلیل القدری است، ساکن تهران است، حتماً استاد است، اما کتاب خودش را بررسی و در آن تجدیدنظر می کند. مثل بعضی از این معلم های مراغه ما نیست که بگوید حرف حرف من است ...

در قیافه بابایمان می خواندیم که بُرد با ماست. در عالم خیال خودمان را می دیدیم که جلوی میز رئیس دبیرستان ایستاده ایم و به خطابه آتشینی که آقای رحمانلو درباره بی سوادی معلمان امروزی ایراد می کند گوش می دهیم. آقای معلم را می دیدیم که عذرش را از دبیرستان خواسته اند و هیچ دبیرستان دیگری هم او را به معلمی قبول نکرده و از روی ناچاری خودش را به بندر شرفخانه منتقل کرده و در آنجا در يك مدرسه ابتدایی معلم ورزش شده است ... اما مثل اینکه زمین و آسمان دست به دست هم داده بودند که نگذارند ما به يك آب باریکه دولتی برسیم، چون یکباره دیدیم که سگرمه های آقای رحمانلو توی هم رفته و قیافه بابایمان باز شده. آقای رحمانلو داشت می گفت:

- عجب، عجب. ملاحظه بفرمایید چه نوشته است:

بعضی از جهات مقداری از آزادیها را سلب کنند. بطور کلی آزادیها به سه دسته تقسیم می شود، آزادی سیاسی- آزادی فردی- آزادی عمومی.

- راستش را بخواهید آن يك نمره را هم بیجا داده ام.

- چرا آقا؟

- چون این که تعریف آزادی نیست.

- آقا من که از خودم در نیاورده ام، چه طور از خودم بنویسم؟ من

از روی کتاب نوشته ام.

- کتاب بی کتاب. مرا با کتاب طرف نکنید. شما درباره لزوم محدود کردن بعضی از آزادیها نوشته اید که غیر از تعریف آزادی است. اگر چه در جای خودش مطلب درستی است، و شاید آن يك نمره را هم از این بابت به شما داده باشم، اما آنهایی که باید این کار را بکنند احتیاج به توصیه شما ندارند. از این گذشته، عبارات شما هم خیلی سست است. جمله هایی نوشته اید که فعل ندارند. این کلمه «خرده تاجر» را خودتان درست کرده اید؟ معلوم می شود وضع درس انشای شما هم بد است ...

خلاصه هر چه گفتیم آقامعلم زیر بار نرفت. ما نفهمیدیم که از ما به جای نوشته های توی کتاب چه می خواهد، یادمان هم نبود که خودش در کلاس چه گفته است. شاید چیزهای دیگری گفته بود و ما نبودیم یا گوش نکرده بودیم. اصلاً نفهمید ما چه می خواهیم. ما که نرفته بودیم با او جر و بحث کنیم. به ما چه مربوط که چرا توی کتاب فلان چیز را فلان طور نوشته است.

شب آقای رحمانلو که تصدیق شش ابتدایی قدیم دارد و بازنشسته اداره دخانیات است و خیلی آدم باسوادی است مهمان بابای ما بود. ما خیلی خوشحال شدیم که بالأخره یکی هست که به درد دل ما گوش کند چون طرف عصر هنوز سر حرف را باز نکرده بودیم که بابایمان گفت:

- یعنی توی بی شعور بازگوش از آقای معلم هم بیشتر می فهمی؟

و مادرمان هم گفت:

- الهی روز خوش نبینند. من می دانستم که بالأخره کار خودشان را می کنند. پارسال گذاشتند که بچه ام دکتری، مهندسی، چیزی بشود. امسال نمی خواهند بگذارند اقلاً میرزا بنویس بشود. مگر این بچه می خواهد روزی شما را بخورد که

... می فهمیم که با وجود میانروی در امور اقتصادی زندگی دیگر فقر مفهومی پیدا نمی کند و میدانیم که فقر خود میتواند عامل بزرگی برای ایجاد جرم و بوجود آمدن مسائل حقوقی گردد و چه بسا در جوامع این مورد به چشم میخورد، انسانهاییکه بخاطر فقر و تنگدستی دست به جرائم مهم از قبیل دزدی، قتل، غصب و غیره می زنند و اینها مواردی است که پس از بوجود آمدن اجرای مقررات حقوقی لازم و ضروری می گردد با توجه به موارد ذکر شده دانستن اینکه علم اقتصاد و حقوق هر دو از شاخه های علوم اجتماعی هستند بنابراین می توانند رابطه مستقیمی داشته باشند.

بعد پوزخندی زد و گفت:

- ما را بگو که نمی دانستیم دزدی و قتل و غصب «از مواردی است که پس از به وجود آمدن اجرای مقررات حقوقی لازم و ضروری می گردد». یعنی توی کتاب درسی چنین مطالب بی سروتهی می نویسند؟ شاید مطلب وقت چاپ به هم ریخته باشد. این چاپچی ها گاهی خیلی بی مبالاتی می کنند. يك وقتی ما يك مقاله ای داده بودیم توی ندای مراغه چاپ کنند ...

جمله اش را ناتمام گذاشت، چون به جای دیگری از کتاب رسیده بود و داشت می خواند:

۱- ارتداد: در لغت به معنی رد شدن، برگشتن از دین می باشد، این جرم از جرائم بزرگ در اسلام بوده و آن نوعی از فساد عقیده سیاسی و توهین به مقدسات است و به عبارت دیگر خروج از دین مبین اسلام می باشد که شخص مسلمان به کفر گرایش و از دین جدا می گردد، مجازات این جرم بسیار شدید می باشد.

و بعد به ما گفت: با این درس خواندنت، می ترسم امسال در امتحان مرتد بشوی، و چون دید که ما منظورش را نمی فهمیم روبه بابامان کرد و گفت: معنی عرف را که حتماً می دانید. حالا تعریف جدید آن را بشنوید:

تعریف عرف: قاعده ایست که بتدریج و خود بخود میان همه مردم یا گروهی از آنان بعنوان قاعده الزام آور مرسوم شده است یعنی عادت و رفتاری در بین عده ای از مردم بطور مداوم انجام شده و این عادت و رفتار حرمت لازم را پیدا کرده است بدون آنکه در آن مورد قانونی وجود داشته باشد. بطور مثال در میان توده مردم ایران در مناطق مختلف می بینیم که آداب و رسوم متفاوت است مثل افراد کرد که می بینیم آنها بطور عادت لباسی مخصوص خودشان دارند یا مردم ترکمن که اصولاً دیده شده مردان آنها از يك کلاه پشمی بزرگ استفاده می کنند و یا از نظر حقوقی به عنوان مثال شیربها را می توان عنوان کرد که در بعضی از ولایات ضمن عقد نکاح، شوهر تعهد می کند که مبلغی را به عنوان شیربها به خانواده زن بپردازد. پس این عادات و رسوم بدون اینکه قانونی برایشان موجود باشد در اثر تکرار و عادت حالت احترام لازم را پیدا کرده است لازم به یادآوری است که اینگونه قواعد می تواند زیربنائی برای وجود يك قانون باشد

چه بسا ممکن است با استفاده از قواعد عرف کمتر حق و حقوقی از افراد نادیده گرفته شود.

راستش ما تعریف عرف را آن وقت هم که برای امتحان حفظ می کردیم نفهمیده بودیم. البته اصولاً توی فیلمها دیده بودیم که ترکمنها از کلاه پشمی بزرگی استفاده می کنند، اما نمی دانستیم اسمش عرف است. آقای رحمانلو از این قسمت ظاهراً خوشش آمده بود. چون دنباله آن را داشت می خواند:

ممود ربراکه حاصل باغ حق صاحب آن است پس با بیدایش این حق برای صاحب باغ، تکلیفی برای سایرین بوجود می آید که باید نسبت به این حق احترام قائل شد و به آن تجاوز ننمود. در هر صورت حیانتی در جامعه بحق خود قانع نباشد و بخواهد به حقوق دیگران تجاوز نماید این تکلیف جامعه می باشد که به هر طریقی لازم است او را نسبت به تکلیفش آگاه نموده و تابع از تجاوز وی به حقوق دیگران شود. حق و تکلیف مانند دو کله برآوی می ماند که بایستی در برآوی عدالت، برآوی آنها در جامعه حفظ گردد.

رابطه حق و عدالت

عدالت یعنی دادگری و دادگستری و ایجاد مساوات و برابری در بین مردم روی زمین. با نبودن مساوات حالت نابرابری در جامعه بوجود می آید و یک جامعه ناهموار و باصلاح طبقاتی بوجود می آید. وقتی ثروت و سرمایه در دست عده کمی از افراد قرار گیرد بالطبع افراد کم درآمد و ضعیف بطرف آنها کشیده میشوند. بهترین مثالی که میتوان در این مورد ذکر نمود مسئله ربا است. شخص رباخوار مانند زالوشی میماند که به جان انسانهای جامعه افتاده و خون آنها را می مکد. او پول در اختیار دارد و شخص ضعیف احتیاج به آن پول دارد پول را می دهد و در مقابل آنها پانصد تنگمگست دو برابر پولش دریافت نماید که اسلام با این مورد کافراً مخالف بوده و از اینروت که شخص رباخوار و ربا دهنده را نکوهش می کند. در اسلام جامعه طبقه ندارد و باید عدالت و مساوات باشد پس در یک حکومت اسلامی بایستی سعی شود که هر چه زودتر دست این شهادان خون انسانهای ضعیف را از صفحه جامعه پاک نمود. در هر صورت قدرت حاکمه در هر جامعه بایستی برای خود در کلبه موارد مقرراتی وضع نماید، بر پایه و اصول عدالت مطابق ذوق و سلیقه تمامی یا اکثریت جامعه تا هیچگاه حق ضعیفی پایمال نگردد زیرا حکومت بدون عدالت پا بر جا نخواهد ماند و باید بدانیم که اهمیت عدالت در حقوق بعدری زیاد است که (علماء) علم حقوق را علم عدالت نامیدمانند.

رابطه حقوق و علم اقتصاد

حقوق را همانطور که قبلاً " تعریف و توضیح دادیم جمع کلمه حق و آنهم امتیازی است برای ایجاد امنیت و حفظ روابط اجتماعی و اما اقتصاد از کلمه " قصد " به معنی میانروی و اعتدال می باشد و به همین جهت شخص میانرو را مقصد گویند، امام جعفر صادق (ع) می فرماید " برای کسی که میانروی را پیشه خود سازد من ضمانت می کنم که او فقیر نگردد " با توجه به سخن

۱- کسب لیساً اکتساباً لا یستقر حسن البصر

ارکان عرف

برای ایجاد و ثبوت عرف دورکن اصلی و اساسی بایستی موجود باشد که عبارتند از عنصر مادی و عنصر معنوی.

۱- عنصر مادی آنست که بوسیله اعضاء بدن نمودار گردند و نمایش خارجی داشته باشد یا به عبارت دیگر عادت است که بمدت طولانی بین گروهی از مردم مرسوم شده و عملاً آن عادت را انجام می دهند مانند «شیربها» که در بعضی از نقاط ایران رایج است و هنگام ازدواج به خانواده عروس پرداخت می گردد.

آقای رحمانلو زیر لب تکرار کرد: «عنصر مادی آن است که به وسیله اعضاء بدن نمودار گردند و نمایش خارجی داشته باشد. عجب!» باز هم ورق زد و خواند:

گروهی از اهل تسنن که برای خود مکتبی ایجاد نموده اند مانند (ابوحنیفه- مالک- شافعی- احمد حنبل) بی واسطه یا با واسطه از شاگردان امام جعفر صادق (ع) بوده اند که حضرت صادق با افزایش کلاس تدریس، فقه اسلامی را پروبال دادند.

و بعد گفت: این دیگر خنده ندارد. يك نفر نیست که به اینها بگوید وقتی درباره ائمه اطهار چیزی می نویسند سنجیده بنویسند. مگر امام صادق، نعوذ بالله، معلم مدرسه بوده که کلاس تدریس خودش را افزایش بدهد؟

معلوم بود که آقای رحمانلو دارد عصبانی می شود. کتاب را به دست بابامان داد و گفت اینجا را شما بخوانید و بفهمید این بچه از این مطلب چه باید بفهمد، با بابامان، با کوره سواد که داشت، خواند:

اصل آزادی در اسلام

دین مبین اسلام به اصل آزادی توجه خاص داشته و دارد و با مراجعه به کتابی آسمانی و تفسیر آیات آن به میزان اهمیت آزادی در این دین می توان پی برد، شاید در هیچ مورد مستقیماً با کلمه آزادی مواجه نشویم ولی آیتی که معنی و مفهوم آن وجود آزادی در بین مردم است فراوان دیده می شود، در هر جامعه اگر مساوات و برابری بطور واقعی باشد مسلماً آزادی وجود خواهد داشت زیرا که آزادی میوه مساوات است قرآن می فرماید: وَ تَرِيدُونَ نَمَنَ عَلَي الدِّينِ اسْتَضِعُوا فِي الْاَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمْ اٰثِمَةً وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ (که ما خواسته بودیم اینکه منت نهم بر آنان که ضعیف و ناتوان گردانیده شده بودند در روی زمین (در مصر توسط فرعون) و بگردانیم ایشان را پیشوایان در امر دین و دنیا (ملك و سلطنت ببخشیم) و بگردانیم وارث در زمین، و یا اینکه می فرماید: وَ نُمْكِن لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ نَرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ و اراده ما بر اینست که مردم را قدرت ببخشیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها

نشان دهیم (که از بین مردم حضرت موسی بر آنها مسلط خواهد شد) همان چیزی که آنها از آن وحشت داشتند.

با وجودیکه متن آیات از تبعیض سیاسی و قدرت عده ای صحبت می کند ولی می بینیم که چگونه با تبعیض و نابرابری مبارزه می کند پس وقتی تبعیض و نابرابری در جامعه از طرف قرآن که کتاب دین اسلام است محکوم شد مساوات جای خود را پیدا می کند و در پی آن آزادی رخ می نماید، پس اسلام دینی است موافق آزادی و معتقد به آن.

بابامان آخر شب سر کوفتش را به ما زد، گفت ما باید از قبل می دانستیم که آقای رحمانلو وقتی ببیند کسی با خدا و پیغمبر شوخی می کند از کوره درمی رود و وقتی از کوره دربرود دیگر کسی نمی تواند جلویش را بگیرد، و گفت که همه اش تقصیر ماست که خیال می کنیم از آقا معلم مان هم بیشتر می فهمیم.

*

ای نشر دانش به فریاد ما برس، چون ما شنیده ایم که نشر دانش را همه مؤلفان و دانشمندان مقیم مرکز می خوانند و مؤلفان و دانشمندان مقیم مرکز مثل معلمهای مراغه نیستند. دیشب بابای یکی از دوستانمان گفت این نامه را برای شما بنویسیم، اما راستش نمی دانیم کار خوبی می کنیم یا نه. با خودمان می گوئیم که نکند داریم چغلی آقا معلم یا آقا مؤلف را می کنیم. چون در مدرسه يك معلم هنری داشتیم که الآن هم روزهای عزای دسته محل ما سنج می زند. با بابای ما هم از قدیم آشناست. گاهی که از دست شلوغ کاریهای ما لجش درمی آمد گوش ما را می پیچاند و می گفت:

ای عبدالقادر غیبی مراغی گوساله، تو آدم بشو نیستی. به بابات هم گفته ام، چون یا از کلاس غیبت می کنی یا پشت سر مردم ساز می زنی.